

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تحصیل دختران بر لبه تیغ

ماجرای مدرسه الیانس دختران در اصفهان عصر مشروطه

عبدالمهدی رجائی

دانش آموخته دکترای تاریخ از دانشگاه اصفهان و اصفهان پژوه

Email: m1350323@gmail.com

■ چکیده

هدف: تعلیم و تربیت دختران در جامعه ایرانی با موانعی بسیار روبرو بوده است. گروه‌های فشار و نهادهای سنتی به آن روی خوش نشان نمی‌دادند و این عدم رضایت به صورت فرهنگ غالب درآمد، به بدنه جامعه سرایت کرده بود. در این میان، نهادهای دولتی نیز با فضای فکری حاکم همسو بوده و وظیفه دولت بودن خود را در این باره فراموش کرده بودند. روش: در این تحقیق با مرور کتاب‌هایی که راجع به اشخاص و جریان‌های مربوط نوشته شده‌اند، از دریچه چند سند، این موضوع مورد بررسی و کاوش قرار گرفته است. یافته‌ها: تعلیم و تربیت دختران، حرکت کردن بر روی لبه تیغ بود. کوچکترین لغزش یا برداشت سوئی می‌توانست تا مدت‌ها این جریان را با خطر انحلال یا تعلیق مواجه کند، که یک نمونه آن در این مقاله آمده است. نتیجه‌گیری: نهادهای دولتی و دستگاه‌های مدیریتی نیز در مواقعی به جای روشنگری و حرکت بر روی مرزها، دنباله رو عوام شده و یا از ترس آن‌ها، خود مانع گسترش تعلیم و تربیت دختران می‌شدند.

کلیدواژه‌ها: تعلیم و تربیت دختران، مدارس دختران، اصفهان، ظل‌السلطان.

مقدمه

با تاسیس و استقرار نظام مشروطیت، موانعی که در برپایی مدارس نوین در ایران وجود داشت، کم رنگ و ضعیف شد و در نتیجه تابلوی مدارس نوین در جای جای ایران بالا رفت؛ اما مدارس مزبور، بیشتر مختص پسران بود و تأسیس مدارس دختران - خصوصاً در شهرستان‌ها- جزو تابوهای اجتماعی محسوب می‌شد. در اصفهان، سال ۱۳۲۷ق. یعنی حدود سه سال بعد از امضای فرمان مشروطیت، سخن از لزوم برپایی مدارس دختران به میان آمد. در این فاصله به صورت مخفی و نیمه مخفی، مدارس دخترانه‌ای در برخی خانه‌های محلات مختلف شهر تأسیس گردید، اما خیلی زود با موانعی مواجه شده و بسته شدند. درباره فضای فکری و گفتمان برقرار شده در دوره موصوف، باید بگوییم، نخستین بار، حزب دموکرات در مرام‌نامه خود بر آموزش دختران دست نهاد. روزنامه «زاینده‌رود» که در اصفهان به مدیریت مؤیدالاسلام منتشر می‌شد و به این حزب گرایش داشت، بار اول در اصفهان بر لزوم برپایی مدارس دختران اشاره کرد. مناسبت مقاله، تلاش‌ها، تبلیغ و فراخوان و خبرهایی بود که برای برپایی مدرسه دخترانه انجام می‌گرفت؛ اما چنین تکاپوهایی آن روز نمی‌توانست به آسانی مورد پذیرش قرار گیرد. دو ماه بعد در روزنامه «انجمن اصفهان»، مقاله‌ای از سید عباس، نماینده فریدن در انجمن ولایتی انتشار یافت، که ضمن رد تحصیل دختران، نگاه سنتی جامعه آن روز را به مقوله زن و تعلیم و تربیت وی منعکس می‌کند.

فضای فکری اصفهان

برای پی بردن به فضای فکری آن روزگار، دو مطلب مذکور را که له و علیه تعلیم دختران نوشته شدند، مرور می‌کنیم. مطلب روزنامه زاینده رود، سخن را با این هشدار آغاز کرد: «معلوم است زنان که در زاویه خانه‌ها ایام را به فراغت بگذرانند و با عجزه‌ها روز خود را به سر برند، هزاران اخلاق ناپسند و خوی زشت کسب خواهند نمود». نویسنده مقاله، نگاه آن روز به زن را ناقص می‌بیند؛ نگاهی که برخاسته از فرهنگ دیرپای مرد سالاری در جوامع بشری بود: «مکرر در مدح پاره‌ای زنان شنیده شده که

می‌گویند، دهنی دارد که فقط می‌خورد و تکلم نمی‌کند، از خانه بیرون نمی‌رود مگر به قبرستان». در این فرهنگ معتقد بودند: «اگر احساسات آن‌ها ترقی کند و به علم و ادب آراسته شوند، بر عفت آنان اطمینان نخواهد ماند». روزنامه، شبیه‌مزبور را این‌گونه پاسخ داد: «... همان علم، در او یک نوع شرافتی ایجاد می‌نماید که تن به بی‌شرفی نخواهد داد و از نزدیکی به اموری که موجب سلب عفت او باشد، فرار می‌کند؛ به خلاف وقتی که مدارک [حواس پنجگانه] او ناقص و از علم بی‌بهره باشد، حُسن و قُبْح را امتیاز نتواند داد و شرف و بی‌شرفی را فرق نگذارد. وقتی که خانه را زندان ابدی او قرار دادی و راضی نشدی که از خانه بیرون رود، جز به قبرستان، غیر از آنکه از شدت دلتنگی صبح تا شام از خلال پنجره‌ها و درها کوچه را بنگرد و مردان را نظاره کند و در وقت فرصت خود را از خانه بیرون انداخته به اجنبی پیوندد، ثمرهٔ دیگر خواهد داشت؟» (روزنامهٔ زاینده رود، ش. ۳۸، ۱۰ ذی‌قعدة ۱۳۲۷).

مدرسه‌ای که نویسندهٔ مقاله در نظر داشت، از یک خصوصیت مهم بهره‌مند بود و این که «مَحرم سازی» شده بود: «ممکن است که مدارس بسیاری از برای دختران افتتاح گردد که معلم و تمام اجزاء از زن‌های عالمه باشند، و در کمال صحت، علم و تربیت به آن‌ها بیاموزند، بدون آنکه اندکی از موازین شرع تخلف شود» (روزنامهٔ زاینده رود، ش. ۳۸، ۱۰ ذی‌قعدة ۱۳۲۷). روزنامه در ادامهٔ خبر، از یک تلاش ناکام برای تأسیس مدرسهٔ دخترانه در شهر اصفهان خبر می‌دهد: «غیرتمندانی که در صدد تشکیل مدرسهٔ دوشیزگان بوده و ما بشارت آن را دادیم، نمی‌دانیم چه مانعی آنها را از تعجیل افتتاح آن باب سعادت باز داشته، اگر مانع موهوماتی است که هنوز در کلهٔ مردمان بی‌خرد است، که آن مانع نتواند شد؛ زیرا که ما در این موضوع به قدر قوهٔ خود سخن رانده و گمان نمی‌کنیم که از برای احدی دیگر مجال شبیه مانده باشد» (روزنامهٔ زاینده رود، ش. ۳۹، ۱۷ ذی‌قعدة ۱۳۲۷). دربارهٔ سرنوشت مدرسهٔ دوشیزگان بعداً سخن خواهیم گفت.

چندی بعد، توسط شخصی به نام سید عباس، وکیل فریدن در انجمن ولایتی اصفهان، پاسخی نوشته شده و برای چاپ به روزنامهٔ «انجمن اصفهان» ارسال گردید،

که ذهنیت قشر سنتی جامعه را بروز می‌داد. وی معتقد بود چقدر خوب است که زنان سواد ندارند: «خیلی متشکر هستیم که آن‌ها سواد خواندن ندارند، و آلاً بسا بود که به واسطه خواندن این جریده، همه روزه به بهانه تحصیل کمال و به فراغت در زاویه خانه‌ها بسر نبردن و عقل را خزانه اوهام نکردن، در سر پل‌ها یا مجامع دیگر حاضر می‌شدند و با شوهر بیچاره همه روزه در زد و خورد می‌بودند، که در جریده محترمه امر شده است زن‌ها بیرون بروند و ایام را به فراغت و تنها نگذرانند» (روزنامه انجمن اصفهان، ش. ۴۴، ۱۷ محرم ۱۳۲۸).

حرف سید عباس این بود که زن‌ها هنوز آن آمادگی لازم برای رخصت بیرون رفتن از خانه را ندارند: «مملکتی که زن‌ها به قول خودتان از خلال پنجره‌ها و درها کوچه را بنگرند و مردان را نظاره کنند و وقت فرصت خود را از خانه بیرون بیندازند الی آخره؛ پس چگونه است اگر آن‌ها را در بیرون رفتن آزاد بفرمایند! معلوم است کار به کجا می‌انجامد؛ بلکه تکلیف فعلی، شرعاً و عقلاً آن است که زن‌ها ابداً از خانه بیرون نیایند مگر [برای رفتن] به حمام، به قبرستان، مسجد و روضه هم نروند و در خانه‌های خود بنشینند» (روزنامه انجمن اصفهان، ش. ۴۴، ۱۷ محرم ۱۳۲۸). نویسنده مذکور حتی پا را از دیدگاه سنتی جامعه نیز پیش‌تر نهاده و معتقد بود که زنان حتی اجازه رفتن به مسجد و روضه را هم نباید داشته باشند! اما اگر تحصیل نکنند و مسجد و روضه هم نروند، در خانه چه کار کنند؟ سید عباس، برنامه شلوغی را برای آن‌ها در نظر داشت: «اگر از عالی ناس [طبقه اشراف] هستند، تمشیت امر خانه بدهند، و اگر از اواسط و ادانی [طبقه پایین]، هستند به کار و کسب خود، از خیاطی و غیره مشغول شوند. خانه‌داری کنند و مواظبت اطفال خود نمایند. از غیبت و نمانی و هزاران اخلاق و عادات ذمیمه، که هر عقلی حکم به قبح آن‌ها می‌نماید، اجتناب نمایند. با شوهر بیچاره سلوک کنند، مال شوهر بدبخت را حیف و میل ننمایند و در غیر محل حاجت، خرج نکنند» (روزنامه انجمن اصفهان، ش. ۴۴، ۱۷ محرم ۱۳۲۸).

شاه بیت نیروهای سنت‌گرا این بود که ایران با اروپا فرق دارد، نویسنده مقاله هم همین را می‌گفت: «ایران و بلاد مسلمین، نه اروپا است و نه بلاد کفار، که زن‌ها

مکشفات الوجوه [سر و صورت برهنه] در کوچه و بازار بگردند و در هر کاری شرکت داشته باشند». در نگاه آنان، مدرسه رفتن با بی حجابی و بی عفتی مترادف، حتی ملازم بود.

خلاصه سخن سید عباس این بود: «می‌خواهم عرض کنم که امروز زن‌ها را باید مجبور نمود به خانه نشستن و درب را به روی آن‌ها بستن. اگر کمال یاد نگیرند، اقلماً شیطنت و صد هزار صفات ذمیمه هم یاد نمی‌گیرند». معمول است که هر کس از آزادی زن سخن می‌گوید، از سوی جناح مخالف به گونه‌ای ملوک می‌گردد که انگیزه او در این سخنان، شهوت‌پرستی است: «همین صفات ذمیمه‌ای که در زن‌ها است، و مدیر را محرک شده که این مقاله را بنویسند، منشأش معاشرت و بیرون رفتن آن‌ها است از خانه‌ها. به اصطلاح چشم و گوش آن‌ها باز شده است و عادات و صفات ذمیمه اهالی مملکت را دیده و می‌بینند، خرده خرده در آن‌ها سرایت می‌کند و زیادتر می‌شود».

آخرین بند اعلامیه سید عباس، اشاره به زمانی دارد که مبهم بوده و معلوم نیست کی خواهد رسید. سید عباس معتقد است چون دستگاه علم در ایران مغشوش است، باید صبر کرد تا اصلاح شود و بعد زن‌ها را به فراگیری آن دعوت نمود: «امروز در ایران، دستگاه علم و کمال در نهایت اغتشاش و اختلال است؛ پس در این صورت چه توقعی از نسوان باید داشت و به چه طریق می‌توان نسوان را تربیت نمود و چه فایده بر بیرون آمدن آن‌ها از خانه‌ها مترتب می‌شود؟» (روزنامه انجمن اصفهان، ش. ۴۴، ۱۷ محرم ۱۳۲۸).

برخورد با مدارس خارجی در اصفهان

در اصفهان، از اواسط عصر ناصری، مدارس در جلفا برپا شده بود که علاوه بر علوم دینی، علوم جدید را نیز به نوآموزان تعلیم می‌داد (روزنامه فرهنگ اصفهان، ش. ۷، ۲۶ رجب ۱۲۹۶). در کنار مدارس که توسط مسیحیان برپا می‌شد، یهودیان نیز با تأسیس مدرسه آلیانس به این جرگه وارد شدند. گفتنی است مدارس مذکور تنها در محله جلفا

مستقر نبودند، بلکه به عنوان مثال، مبلغین کلیسای پروتستان نیز یک شعبه از مدرسه خود را در سال ۱۳۱۱ق. در چهارسوق شیرازی‌ها و سپس در ۱۳۲۹ق. به پشت مسجد شاه برپا کردند. همین مدرسه سرانجام به نام دبیرستان ادب نامیده شد، و البته از مدارس موفق اصفهان گردید. مدرسه آلیانس هم ابتدا در محله جوباره و سپس در خیابان حافظ کنونی مستقر شد.^۱ مدارس مذکور به دلیل عدم تفکیک میان دانش‌آموزان هم‌کیش و مسلمان، و ثبت نام از هر دو قشر، از محله جلفا و جوباره به دل محلات داخلی شهر نقل مکان کردند.

برای آنکه به تعداد مدارس مذکور پی ببریم، ذکر خبری از روزنامه زاینده‌رود به جاست: «امروز جلفا که یکی از محلات یا دهات اصفهان است، دارای هشت مدرسه صحیح عالی است. یهود که ما آن‌ها را اردل امم می‌دانیم، دو مدرسه بزرگ قانونی با ترتیبات صحیح دارند که تقریباً ششصد نفر اطفال، اناثاً و ذکوراً در آنجا تحصیل می‌نمایند» (روزنامه زاینده‌رود، ش. ۱۱، ۱۳ جمادی‌الاول ۱۳۲۷). مدرسه آلیانس اصفهان در سال ۱۳۲۷ق. ششصد نفر دانش‌آموز داشته که در مقیاس آن روز، رقم بسیار بزرگی به شمار می‌آید.

فقدان مدارس مرتب باعث شده بود که عده‌ای از مسلمانان نیز فرزندان خود را به مدارس موصوف بفرستند. این امر برای برخی به عنوان یک معضل فرهنگی مطرح بود. بعد از وقوع انقلاب مشروطیت، ممنوعیت یا محدود نمودن تحصیل مسلمانان در مدارس مذکور از خواسته‌های بخشی از جامعه سنتی اصفهان بود. جالب است که در گرماگرم تحولات انقلاب مشروطیت، زمانی که مبارزه با استبداد ظل‌السلطانی در دستور کار بود، بخشی از جامعه سنتی در فکر رفع معضل فرهنگی مزبور بودند. هنوز چند ماهی از امضای فرمان مشروطیت نگذشته بود که حاج آقا نورالله نجفی، رهبر مشروطیت اصفهان بر روی منبر اتمام حجت کرد «تا پنج روز کسانی که اطفال خود را به مدارس خارجه می‌برند، مهلت دارند که اگر این فعل شنیع و عمل قبیح را ترک کردند، فبها، و آلا درباره آن‌ها حکم فرمایند که مسلمانان با آن‌ها معامله اسلامیت نکنند و آن‌ها را به حمام‌ها و مساجد خود راه ندهند» (روزنامه انجمن مقدس ملی اصفهان، ش. ۸، ۱۱ محرم ۱۳۲۵).

با وجود حوادث سیاسی و تغییر ساختار مدیریتی ایالت، فوریتی که حاج آقا نورالله و

امثال او در این مورد احساس می‌کردند، قابل تأمل است؛ البته گویا التیماتوم مذکور چندان کارساز نبود، چرا که دو ماه بعد از آن تاریخ، انجمن ایالتی اصفهان تصمیم گرفت از نیروی حکومت برای این «ممانعت» استفاده کند. در صورت مذاکرات انجمن مذکور می‌خوانیم: «بعضی عارض بودند که اطفال مسلمانان را قدغن نمایند مدرسهٔ اسقف نروند». انجمن ایالتی اصفهان نیز نامه‌ای به حاکم شهر نوشت تا این ممنوعیت را رسمیت بخشد (روزنامهٔ انجمن مقدس ملی اصفهان، ش. ۲۰، ۶ ربیع‌الثانی ۱۳۲۵). از این ممنوعیت، خبری رسمی نیامده است؛ چرا که ابراز ممنوعیت دولتی، اعتراض دولت‌های اروپایی را به همراه می‌آورد؛ کاری که مدیریت کلان کشوری هم مایل به مواجهه با آن نبود.

تأسیس مدرسهٔ دخترانه در اصفهان

از وقوع انقلاب مشروطیت در سال ۱۳۲۴ق. تا تأسیس اولین مدرسهٔ دخترانه در اصفهان در سال ۱۳۳۰، حدود شش سال طول کشید. مدرسهٔ دوشیزگان بالاخره در سال ۱۳۳۰، نزدیک بازارچهٔ حاج محمدعلی (شمال دروازه دولت) و به سعی محاسب‌الدوله مصفا افتتاح شد، و البته دیر نپایید؛ چرا که یکسال و نیم بعد منحل گردید. در ادامهٔ این حرکت، از سال ۱۳۳۴، مدرسهٔ دخترانهٔ گلپهار، پنج سالی به کار بود. این مدرسه را بی‌بی خانم جناب، مدیریت می‌کرد. نیز در سال ۱۳۳۵، مدرسهٔ نسوان به مدیریت صدیقه دولت‌آبادی مدتی دائر بود، که آن هم به خاطر مخالفت‌های فراوان جناح سنتی بسته شد و مدیر آن که روزنامهٔ «زبان زنان» را نیز در اصفهان منتشر می‌کرد، راهی تهران گردید (سالنامهٔ معارف اصفهان، ۱۳۱۳، ص. ۱۳). در این شرایط، دور از انتظار نبود که بعضی خانواده‌های روشنفکر اصفهانی، دختران خود را به مدارس خارجی روانه کنند.

مدرسهٔ آلیانس

راجع به تاریخچهٔ شکل‌گیری مدارس جهانی آلیانس، گفته شده که در سال ۱۲۴۶ق. / ۱۸۶۰م. شخصی به نام «آدولف کرمیو» به همراه چند نفر از روشنفکران یهودی، مجمعی در پاریس تشکیل داده و تصمیم گرفتند در همه جای جهان از یهودیان

دستگیری کرده و مدارسی برای آن‌ها احداث نمایند «تا هم از نظر فرهنگی و مالی همگی‌شان را یاری رسانند و به جاده پیشرفت سوق دهند، و هم با گرمی‌داشت اعتقادات سایر ملیت‌ها، آنان را از یهود آزاری باز دارند» (ناطق، ۱۳۷۵، ص. ۱۱۵).

چند دهه بعد در جریان سفر سال ۱۲۹۰ ق. ناصرالدین شاه به پاریس، در ملاقات مسیو کرمیو، اجازه تأسیس این مدارس در ایران از سوی شاه صادر شد. شعبه تهران آن درست یک سال بعد در سال ۱۲۹۱ گشوده شد، و شعبه اصفهان در سال ۱۳۱۸ آغاز به کار کرد: «درباره شعبه آلیانس در اصفهان که در روز یکم اوت ۱۹۰۱ م. (۱۳۱۸ ق.) بنا شد، آگاهی‌های ما بیش از سایر شهرهاست؛ چرا که خاطرات بنیانگذار مدرسه (کونفینو) را در دست داریم» (ناطق، ۱۳۷۵، ص. ۱۳۴). طبق برآورد او، آن زمان حدود شش هزار یهودی در اصفهان سکونت داشتند؛ چالش‌های مدرسه در خلال خاطرات او به خوبی نمایان است.

جالب است بدانیم یکی از بزرگترین چالش‌های مدرسه آلیانس اصفهان، مسیحیان پروتستانی بودند که برای تبلیغ مسیحیت در میان یهودیان فعالیت کرده و حتی مدرسه‌ای نیز در این شهر ترتیب داده بودند. چالش دیگر، مقابله با آقا نجفی و مریدانش بود. در مورد علت استقبال مسلمانان از مدرسه مذکور می‌خوانیم: «در آئین یهودیان، حق تبلیغ نیست، بنابراین مسلمانان، آسوده‌بال، فرزندان‌شان را برای آموختن زبان فرانسه به مدارس آنان گسیل خواهند کرد». در سال ۱۹۰۱ م. / ۱۳۱۸ ق. یعنی در دوران مظفرالدین شاه، آلیانس اصفهان با نام نویسی ۲۲۰ شاگرد کار خود را آغازید. در ۱۹۰۲ م. و ۱۹۰۳ م. تعداد شاگردان به ۳۵۰ نفر رسید. در سال ۱۹۰۴ م. نزدیک به ۴۰۰ شاگرد داشت. شعبه دخترانه مدرسه که در آغاز کار ۷۵ دانش‌آموز را ثبت نام کرد، در ۱۹۰۴ م. شمار شاگردان را به ۲۷۰ رسانید (ناطق، ۱۳۷۵، ص. ۱۳۸). کلود آنه، جهانگرد معروف که در سال ۱۳۲۳ ق. از مدرسه آلیانس اصفهان دیدار کرده بود، در مطلبی راجع به این مدرسه در روزنامه «لوتان» نوشت: «با این که بیش از سه سال از عمرش نمی‌گذرد، هم اکنون ۳۵۵ پسر و ۲۵۰ دختر» را آموزش می‌دهد. در مورد مواد درسی مدرسه همین شخص نوشت، دختران، اشعار لافونتن را از بر

می‌گفتند، رمان‌های ویکتو هوگو و الکساندر دوما می‌خواندند و دوزندگی و گلدوزی می‌آموختند؛ همچنین مدرسه دو زن مسلمان را برای آموزش خیاطی به استخدام در آورده بود.

در مورد تغییری که تأسیس مدرسه آلیانس در زندگی شخصی دختران ایجاد کرد، کلود آنه نوشت: «پیش از گشایش مدارس آلیانس، دختران در سن ۷ سالگی به خانه شوهر می‌رفتند؛ اما اکنون پس از پایان تحصیلات و در سن بلوغ» (ناطق، ۱۳۷۵، ص ۱۳۸).

در اسنادی که از این مدرسه برجای مانده، مواد درسی هر پایه مشخص شده است. بر اساس یک سند که منبع درسی و محدوده آن منبع را در سه ستون مشخص کرده، درس‌هایی مانند قرائت، املا و انشا، علم حساب، جبر و مقابله، هندسه، دفترداری، تاریخ عمومی، جغرافیا، فیزیک، نقشه، سیاق، تعلیمات مدنی و ورزش ژیمناستیک دیده می‌شود. نکته جالب این که بعضی درس‌ها مانند شرعیات، قرائت و صرف، مخصوص شاگردان مسلمان بود و هم چنین دروسی هم چون تورات، دستور، شرعیات و قرائت که شامل بیست [؟] دوم است، مخصوص شاگردان کلیمی (ساکما، ۱۹۲۷۱/۲۹۷). کسانی مانند لازار، براسور و قاسی، مدیریت «دبستان اناث الیانس» را بر عهده داشتند. در دوره رضاشاه، این مدرسه به نام «دبیرستان نسوان اتحاد» تغییر نام داد (سالنامه معارف اصفهان، ۱۳۱۳، ص ۱۳). در مورد درصد دانش آموزان مسلمان و یهودی کلاس‌های دخترانه، بر اساس سندی که در دست ماست و البته سال آن را نمی‌دانیم، از ۲۳ نفر کلاس‌های اول و دوم مدرسه، حدود شش یا هفت نفر مسلمان به نظر می‌رسند (ساکما، ۱۹۲۷۱/۲۹۷).

حکمرانی ظل‌السلطان

دوره حکمرانی مسعود میرزا (ظل‌السلطان) در اصفهان، شامل چند بخش می‌شود؛ بخش اول و دوم که وی نوجوان خردسالی بود، که امور حکمرانی را کسان دیگری می‌چرخاندند، اما در سومین باری که به حکمرانی اصفهان آمد (سال ۱۲۹۱ق)، به مدت سی و پنج سال

به طور مستمر بر این شهر حکومت کرد. سال‌هایی هم حوزه قلمرو او، سراسر جنوب ایران را در بر می‌گرفت.

با وقوع انقلاب مشروطیت، ظل‌السلطان، همراهی‌هایی با این حرکت مردمی نشان داد، اما وقتی در ۱۶ ذی‌حجه ۱۳۲۴ از اصفهان به تهران سفر کرد تا برای شرکت در جشن تاجگذاری محمدعلی شاه شرکت نماید، به یکباره نیروهای مخالف او در اصفهان سر بر آورده و طی یک تحصن دو هفته‌ای در میدان نقش جهان و باغ چهلستون (مقر حکمرانی)، از مجلس شورای ملی خواستار عزل او شدند، و مجلس هم سرانجام تمکین کرد و نظام‌السلطنه را به جای وی حکمران اصفهان اعلام کرد. پس از این اتفاق، ظل‌السلطان در تهران ماند تا اینکه در اواسط جنگ جهانی اول به خارج رفت، و پس از دیدار با پادشاهان انگلیس و روسیه، به تاریخ ۸ رمضان ۱۳۳۴ وارد تهران شد. ۱۷ روز بعد، از طرف رئیس الوزراء، سپهدار اعظم، تلگرافی خطاب به او صادر گردید: «چون بر حسب اراده همایونی و تصویب هیأت دولت، حکمرانی و فرمانفرمایی ولایات اصفهان و یزد و کاشان و گلپایگان و خوانسار و کمره و محلات به عهده حضرت مستطاب ... ظل‌السلطان تفویض و واگذار شده ...» (مورخ الدوله سپهر، ۱۳۶۲، ص. ۳۶۱). به این ترتیب در تاریخ ۲۵ رمضان ۱۳۳۴، ظل‌السلطان نه تنها حاکم اصفهان، بلکه فرمانفرمای قلمرو وسیعی شد که قبلاً در دست داشت. ظل‌السلطان از این موقعیت تازه سودی نبرد و دو سال بعد به تاریخ ۲۲ رمضان ۱۳۳۶ / ۳ ژوئن ۱۹۱۸، در سن ۷۰ سالگی درگذشت، و بدین ترتیب، چهارمین بخش حکمرانی او بر شهر اصفهان به پایان رسید.

غوغای امتحان حضوری دختران

در آن روزگار و تا شکل‌گیری آموزش و پرورش نوین ایران (در دوره رضاشاه)، برگزاری جلسات امتحان بدین شکل بود که مقامات شهر، لشکری و کشوری در جلسه حاضر شده و در حضور آنان و حتی توسط خود آنان از دانش آموزان امتحان به عمل می‌آمد. در واقع مقامات شهر به نوعی شهادت می‌دادند که این دانش‌آموز شایستگی فارغ‌التحصیلی از این پایه و ورود به پایه بالاتر را دارد. مدرسه دخترانه آلیانس نیز بر

همین روش عمل می‌کرد. در تاریخ ۲۲ ذی‌قعدة ۱۳۳۴ / ۲۹ شهریور ۱۲۹۵، شعبه دخترانه مدرسه آلیانس، از مترجم نظام، رئیس اداره معارف اصفهان برای شرکت در جلسه امتحان دعوت به عمل آورد. مقامات دیگر شهر نیز حضور داشتند. جلسه برگزار شد. دختران یهودی در پایه‌های مختلف به جلوی سن آمده و به سوالات مقامات و مسئولین مدرسه پاسخ دادند. نوبت به دختران مسلمان مدرسه که رسید، آن‌ها نیز چنین کردند؛ اما چند نفر آنان که به سن ۱۵ تا ۲۰ ساله بودند، گویا وقتی به روی سن رفته بودند، چهره‌شان پوشیده نبود. این امر، زلزله‌ای در ارکان رئیس معارف شهر انداخت که چرا باید دختران مسلمان با صورت باز و بدون پوشیه در حضور مقامات شهر آمده باشند؛ آیا این مقدمه‌ای بر کشف حجاب نیست! از سوئی او نگران بود که این روند باعث تحریک و انزجار مردم عوام از تعلیم و تربیت دختران شده و ضربه بدتری به نظام نوپای تعلیم و تربیت وارد آورد. به همین خاطر، پنج روز بعد از اجرای مراسم، نامه‌ای به وزارت معارف نوشت. نامه‌ای که مخاطب ندارد و می‌توان گفت «گزارش» گونه است و حالت «اطلاعا» دارد؛ البته نامه در سربرگ اداری «اداره معارف و تفتیش اوقاف اصفهان» نوشته شده، و تاریخ ۲۷ ذی‌قعدة ۱۳۳۴ / ۲۹ شهریور ۱۲۹۵ بر روی آن به چشم می‌خورد.

در این گزارش آمده: «با کمال احترام، اطلاعاً معروض می‌دارد، عصر یوم چهارشنبه ۲۲ شهر ذی‌قعدة [۲۹ شهریور]، مجلس امتحانی با حضور اینجانب در مدرسه آلیانس بنی‌اسرائیلی‌ها منعقد، و اغلب از رؤسای ادارات و محترمین شهر هم حاضر بودند. در ضمن شاگردان، عده‌ای از دختران مسلمانان را که سن آن‌ها بالغ بر پانزده و بیست بود، امتحان کتبی و شفاهی نمودند، به نحوی که اسباب عبرت و تأثر بعضی‌ها شد. این بنده نظر به این که دستورالعملی در این باب از وزارت جلیله نداشت، متعرض نشده. رئیس مدرسه (مسیو براسو) در جواب بعضی استیضاحات اظهار داشتند: «این مسئله در مدرسه آمریکایی‌ها و غیره در طهران معمول است. لیکن اغلب از آقایان اقتناع نشده و در گوشه و کنار، اداره معارف را دچار توبیخ و سرزنش نموده‌اند.»

رئیس معارف بعد از بیان واقعه، پیشنهادات خود را این چنین ابراز کرد: «مخصوصاً

تقاضا می‌نماید در این مسئله که در واقع از مسایل روحیه اخلاقی محسوب و شاید مقدمه کشف حجابش نیز می‌توان گفت، دستورالعملی قطعی مرحمت فرمائید که اداره معارف به خوبی از وظیفه خود راجع به امتحانات دختران بالغه و متوسط‌السن مسلمانان، آن هم در مدارس خارجه آگاه شود. عقیده شخصی بنده در این موضوع از نقطه نظر اجتماعی و معارف اسلامی آن است که هرگاه از طرف اداره معارف راجع به کشف حجاب و امتحان دختران بالغه در حضور رجال داخله و خارجه در مدارس ملل متنوعه، آن هم در این دوره صباوت و جهالت عمومی، خاصه در اصفهان، اجازه یا بی‌طرفی و سکوت ابراز شود، علاوه بر این که عاجلاً نتایج سوء برای جمعیت حاصل می‌شود، در آتیه هم از تربیت و تعلیم عمومی صرفه نبرده و دچار خسران عظیم خواهیم شد. تا نظریات عاقلانه و تدابیر عالمانه اولیاء آن وزارت جلیله چه اقتضا می‌کند.

- امضا و مهر اداره معارف اصفهان.

در پایین نامه، هامشی دیده می‌شود که با رنگ دیگر نوشته شده است: «این مسئله را تعقیب و جلوگیری نمایید. باید حکومت یا نماینده معارف، مساعدت و اولیای مدرسه از قبول دختران مسلمان مانع، به شدت ممنوع دارند» (ساکما، ۱۹۲۷۱/۲۹۷). آیا نویسنده هامش، وزیر معارف وقت است یا بازرس تفتیش؛ پس چرا مخاطب بالای نامه «وزارت جلیله معارف» نیست؟ این‌ها را نمی‌دانیم، اما معلوم است که تیر مترجم نظام به هدف نشست و هشدار می‌دهد که داد، در مقامات بالاتر جدی گرفته شد. به هر حال مقامات وزارت معارف، نامه‌ای به ظل السلطان، حکمران اصفهان، نوشته و این ممنوعیت را از او خواستند. ظل السلطان نیز دست به «حکم» شده و به مترجم نظام چنین نوشت:

«جناب جلالت مآب آقای مترجم نظام، رئیس معارف و تفتیش اوقاف اصفهان. مرقومه‌ای از وزارت جلیله معارف راجع به مدرسه آلیانس بنی اسرائیلی رسیده است که از قرار معلوم، دختران پانزده ساله و بیست ساله مسلمانان به مدرسه رفته و علناً

امتحان می‌شوند و جلوگیری از این مسئله را از ما خواسته‌اند. این است که اکیداً می‌نگارد، شما باید فوراً رئیس مدرسه مزبور را احضار و به ایشان این مطالبه را گوشزد نمایید که من بعد، دختران پانزده ساله و بیست ساله مسلمانان را قبول ننمایند؛ زیرا این مسئله بر خلاف دین اسلام است. تربیت دختران مسلمان در این گونه مدارس باعث بسی مفسد است؛ البته در این صورت هر چه زودتر اقدام و نتیجه اقدامات خودتان را به عرض رسانید» (ساکما، ۱۹۲۷۱/۲۹۷).

در حاشیه این حکم، مطابق بروکراسی دوران قاجار که دو سه جمله هم صاحب حکم به خط خود می‌نوشت، به خط خود ظِلُّ السُّلْطَانِ می‌خوانیم: «آقای مترجم نظام اینها تکلیف شماست که جلوگیری نمایید. معلوم می‌شود آدم ساده لوحی هستید؛ البته ملاحظه این نکات بسیار لازم است. امضا ظِلُّ السُّلْطَانِ».

تاریخ صدور حکم بالا، دقیق معلوم نیست؛ چرا که ما رونوشت آن را در اختیار داریم که در تاریخ ۱ ربیع الاول ۱۳۳۵ / ۵ دی ۱۲۹۵ است؛ یعنی چهار ماه بعد از حادثه. این رونوشت را اداره معارف اصفهان تهیه کرده که اصل حکم در اصفهان بماند و رونوشت آن را به تهران ارسال نمایند.

سؤالات بی پاسخ

ظِلُّ السُّلْطَانِ از چه نگران بود؛ او که بزرگترین مخالفش یعنی شیخ محمدتقی آقا نجفی در شعبان ۱۳۳۲ (یعنی سه سال پیش) فوت کرده بود. چنان که می‌دانیم، آقا نجفی و ظِلُّ السُّلْطَانِ سه دهه در یک جنگ سرد به سر می‌بردند. هر کدام مواضع و نیروهای خود را داشتند. آقا نجفی همواره مترصد بود تا یک خطای شرعی از ظِلُّ السُّلْطَانِ سر بزند و آن را غوغایی کرده و ضربه ای به رقیب وارد کند؛ اما در سال ۱۳۳۵ ق. دیگر این خطر وجود نداشت. در آن آشوب جنگ جهانی اول که هر شش ماه یک کابینه بر سر کار می‌آمد، پایتخت نشینان هم دست و پنجه‌ای نداشتند که ظِلُّ السُّلْطَانِ از آن‌ها بترسد، چه چیزی وی را - که خود اولین مدرسه سبک جدید را در اصفهان برپا کرده بود - این قدر نگران می‌کرد.^۲ آیا ضدیت با مدارس خارجی، ظِلُّ السُّلْطَانِ را به این اقدام شدید واداشته بود؛ آیا

دیوار کوتاه تعلیم و تربیت دختران موجب این امر شده بود؛ آیا این موضوع که تعلیم و تربیت دختران را هیچ نهادی در جامعه حمایت و پشتیبانی نمی‌کرد، موجب شده بود وی این گونه صدای خود را بلند کند؟

چنان که می‌دانیم، گاهی در نهاد مطبوعات و از زبان قلم بعضی روزنامه‌ها در مورد لزوم تعلیم و تربیت دختران، سخنانی گفته می‌شد، و صدای ضعیفی هم در این باره در مجلس به گوش می‌رسید؛ اما دیگر نهادهای جامعه آن روز در این باره یا سکوت کرده یا ابراز مخالفت می‌کردند.^۳

پایان سخن

تعلیم و تربیت دختران، به رغم تأکید روشن اسلام که فراگیری علم را بر مردان و زنان واجب کرده، در جامعه آن روز ایران، چندان جایگاه مستحکمی نداشت. از آن مهم‌تر، در نهاد حکومت هم از وجود طرفدارانی شاخص برخوردار نبود. انقلاب مشروطیت، فرصتی بود که مطالبه تعلیم و تربیت دختران، ابراز، و قدم‌هایی در آن راه برداشته شود. چند سال پس از مشروطه، در اصفهان، مدارس دخترانه، افتان و خیزان به راه افتاده و بسیاری نیز پس از برخورد با موانع بسته شدند. شاید به همین خاطر دخترانی ترجیح دادند که در مدارس «خارجی» درس بخوانند، اما این مدارس نیز از آن «بادهای شکننده» مصون نماندند. یک موضوع ساده که می‌توانست با یک نشست و تفاهم شفاهی حل شود، تبدیل به طوفانی می‌شد که ریشه تعلیم دختران بزرگسال در مدارس دخترانه خارجی را بر می‌انداخت. چنان که دیدیم به دلیلی کوچک و حتی قابل اغماض، غوغایی بپا شد، احکامی سخت صادر گردید و تحصیل دختران در مدرسه مذکور ممنوع؛ اما این بار نه به دست روحانیان و مریدان آن‌ها، با کمال تأسف، از آغاز تا پایان معرکه را افراد مکلا و فرنگ رفته برپا کردند!

درست نمی‌دانیم بعد از این حکم شدید *ظُلُّ السُّلْطَانِي* چه اتفاقی افتاد. آیا همه دختران بزرگسال از مدارس خارجی اخراج شدند؛ آیا رفتن به مدارج عالی تحصیل در دل دختران اصفهانی بزرگسال آن روزگار باقی ماند؟ به هر تقدیر، تحصیل دختران،

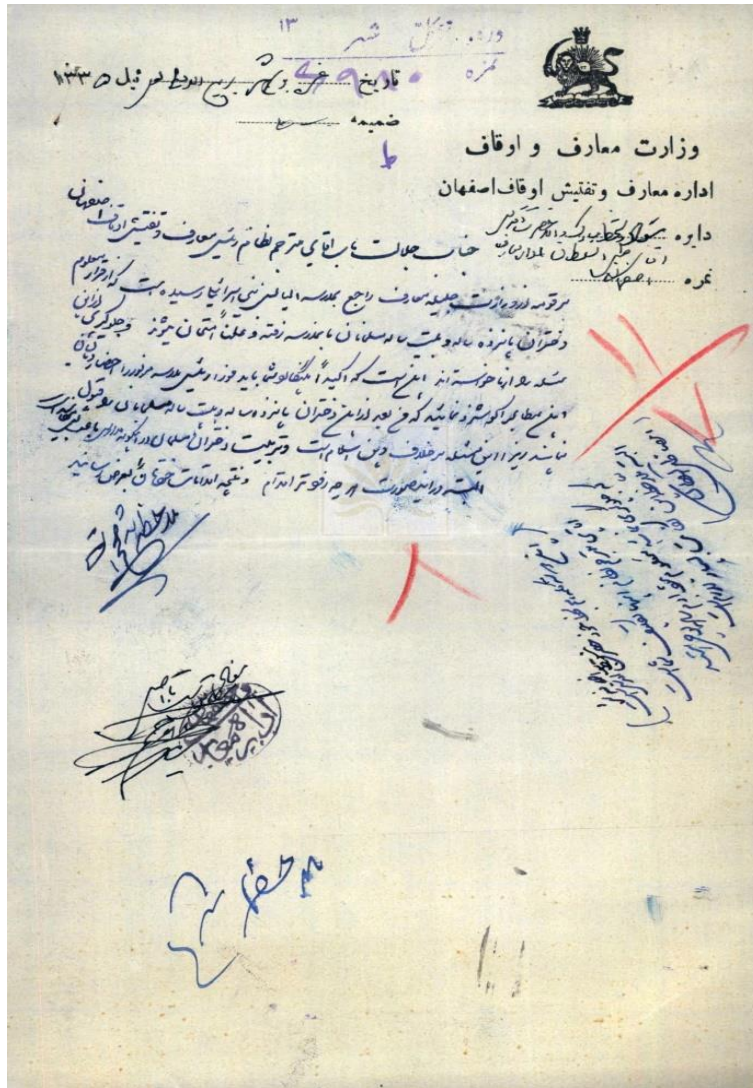
مانند هر فعالیت دیگر اجتماعی آنان، ورزش راه رفتن بر لبه تیغ بود. با کوچکترین خطا یا برداشت اشتباه می‌توانست برای مدت‌ها و تا اطلاع ثانوی و عوض شدن فضا، همه موضوع را «معلق» گرداند.

پی‌نوشت‌ها

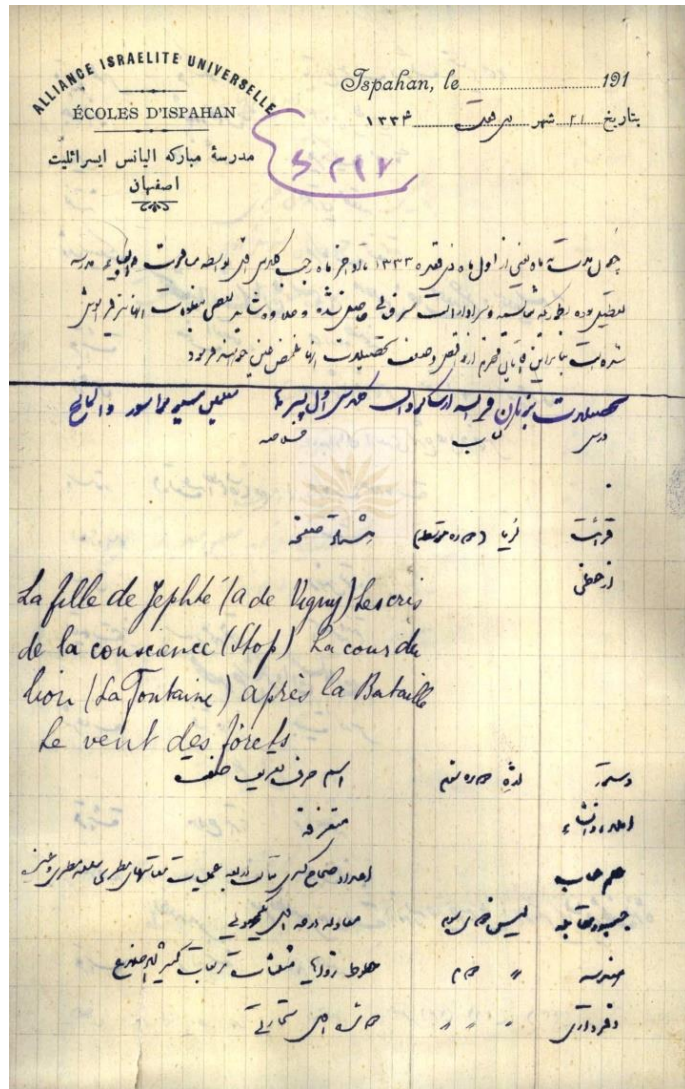
- (۱) درباره این مدراس رک: ایمانیه، ۱۳۵۵، ص ۱۹۲ - ۱۸۶ و میناسیان، ۱۳۸۰، «مدارس ارمنیان جلفا» و ناطق، ۱۳۷۵.
- (۲) درباره این مدرسه که در عمارت هشت بهشت و به مدت دو سال و نیم از سال ۱۲۹۸ ق برپا گردید، رک: رجائی، ۱۳۸۳، فصل چهارم.
- (۳) در این باره رک: خسروپناه (۱۳۸۱) هدف‌ها و مبارزه زن ایرانی از مشروطه تا سلطنت پهلوی، فصل سوم.

منابع

- اسناد سازمان اسناد ملی (ساکما) به شماره ۲۹۷/۱۹۲۷۱.
- ایمانیه، مجتبی (۱۳۵۵) تاریخ فرهنگ اصفهان، اصفهان: دانشگاه اصفهان.
- خسروپناه، محمدحسین (۱۳۸۱) هدف‌ها و مبارزه زن ایرانی از مشروطه تا سلطنت پهلوی، تهران: پیام امروز.
- رجایی، عبدالمهدی (۱۳۸۳) تاریخ اجتماعی اصفهان در عصر ظل‌السلطان، اصفهان: دانشگاه اصفهان.
- روزنامه انجمن مقدس ملی اصفهان، محل نشر اصفهان، مدیر سید سراج‌الدین صدر. این روزنامه در دو سال آخر به نام «انجمن اصفهان» به فعالیت می‌پرداخت.
- روزنامه زاینده‌رود، محل نشر اصفهان، مدیر معین‌الاسلام خوانساری.
- مورخ‌الدوله سپهر (۱۳۶۲) ایران در جنگ بزرگ، تهران: ادیب.
- میناسیان، لئون (۱۳۸۰) «مدارس ارمنیان جلفا»، فصلنامه فرهنگ اصفهان، ش ۲۰ تابستان.
- - ناطق، هما (۱۳۷۵) کارنامه فرهنگی فرنگی در ایران، تهران: خاوران.



رونوشت حکم ظل السلطان درباره ممنوعیت تحصیل دختران بزرگسال در مدارس خارجی



سربرگ و برنامه درسی مدرسه الیانس اصفهان

کلاس اول دختران	کلاس دوم دختران
۱ (رؤفا خانم)	۱ طوس یانیر
۲ (ملک خانم)	۲ خانم اسحق
۳ (هدیم خانم)	۳ فارا داود
۴ خورشید هم	۴ خورشید یونیس
۵ خانم مرشد	۵ رحیم یونیس
۶ ۲۲ خانم	۶ جوامر میر
۷ منور یانیر	۷ خانم آنا
۸ سارا سلول	۸ نازا شالوم
۹ سبیا آ	۹ سرش آسحق
۱۰ خورشید مدفا	۱۰ جراب داود
۱۱ (ازرا خانم)	۱۱ (۲۲ خانم)
	۱۲ شوشن مر

مرکز اسامی دختران سالک دیهدر در مدرسه آلیانس برآب تین تحصیل می کنند

فهرست اسامی کلاس اول و دوم دخترانه مدرسه آلیانس

